

یادداشت

سرقت لوازم داخل خودرو شايع ترين جرم در پایتخت

سرقت لوازم و محتویات داخل خودرو را می‌توان به عنوان شايع‌ترین جرایم در کلانشهر تهران نام برد که تأثیر شگرفی در احساس ناامنی در سطح پایتخت پدید آورده است معمولاً هیچ خودرویی بدون جک، آچار چرخ، زاپاس، رینگ و لاستیک، رادیو پخش، ای سی یو و... در معیار یافت نمی‌شود، به همین دلیل سارقان نیازی به بررسی، طرح‌ریزی، شناسایی، تهیه مقدمات و غیره برای سرقت ندارند. از طرفی سهل‌الوصول بودن و امکان تبدیل لوازم سرقتی به پول در کوتاه‌ترین زمان ممکن، موجب شده که سرقت لوازم و محتویات داخل خودرو به عنوان صدرنشین بزه‌های موجود در کشور جایگاه نخستین خود را حفظ کند.

کارشناسان اجتماعی و فرهنگی مهم‌ترین علل وقوع در روند صعودی سرقت داخل خودرو را چنین برآورد کرده‌اند:

۱ **فقرمادی:** فردی که دچار این آسیب است از یک سو به لحاظ روانی احساس حقارت می‌کند و از سوی دیگر چون جامعه را مسئول محرومیت و فقر خود می‌پندارد نوعی احساس انتقام‌جویی در او پرورش می‌یابد.

۲ **فقر فرهنگی**

۳ **اعتیاد**

۴ **شهرنشینی و زاغه‌نشینی:** سرقت، فحشا، اعتیاد و دیگر آسیب‌های اجتماعی به طور عجیبی در مکان‌های شلوغ و فقیرنشین شهری رواج دارد.

۵ **ازهم پاشیدگی خانواده و نبود امنیت عاطفی کودک:** جدایی والدین نقش بسیار منفی و ویرانگری در شخصیت کودکان دارد و زمینه را برای ارتکاب بزهکاری درآنان فراهم می‌آورد.

۶ **دوستان ناباب:** رفتار مجرمانه مانند هرنوع رفتار دیگری آموختنی است. ازاین رو داشتن دوستان ناباب و تأثیر معاشرت با آنها درکشیده شدن فرد به سوی سرقت نقش اساسی دارد.

۷ **بیکاری:** عامل مهم دیگری که در ایجاد فقر مؤثر است بیکاری است و فقر نیز از عوامل اصلی سرقت و جرم محسوب می‌شود.

۸ **راهکارها**

برای پیشگیری و کاهش این نوع سرقت می‌توان چند راهکار ارائه کرد از جمله اینکه ضمن برگزاری جلسات مستمر با اتحادیه و صنف لوازم صوتی، رینگ و لاستیک و اتحادیه ماشین‌های اداری و رایانه‌ای مقرر کرد هنگام معامله قطعات و لوازم داخل خودرو حتماً فاکتور صادر شود و هنگام فروش نیز مدرک معتبر درخواست شود. سطح ایمنی خودروهای داخلی را ارتقا دهیم.

نهادینه‌سازی سیستم پیشگیری اجتماعی از جرم و جدی گرفتن امر آموزش همگانی و آشنایی مردم به وظایف خود در مراقبت از خودروها و اموال موجود در اتومبیل.

احداث پارکینگ‌های مناسب، نصب دوربین‌های مداربسته، استفاده از پارکبانان مطمئن و در نهایت تجهیز کارآگاهان و متولیان مبارزه با سرقت داخل خودرو به فناوری‌های نوین نظیر نوت بوک، پی دی ای، رایانه‌های قابل حمل با قدرت و حافظه شارژ بالا.

سرهنگ دوم الهام ناصری رئیس اداره برآورد اجتماعی معاونت فرهنگی و اجتماعی فاتب

فرناز قلعه‌دار
روزنامه‌نگار

پاسی از شب گذشته بود و تالار مجلل شهر همچنان شاهد جشن و پایکوبی دو خانواده و میهمانانشان بود که برای مراسم ازدواج یک زوج جوان و زیبا دورهم جمع شده بودند.

در آن شب رؤیایی و به یاد ماندنی دختر یکی از خانواده‌های اصیل شهر به عقد و ازدواج تنها پسر یکی از حجره‌داران سرشناس و قابل احترام بازار درآمده بود. پس از پایان مراسم بزرگان دو خانواده، عروس و داماد را تا خانه‌شان بدرقه کردند. آپارتمانی نقلی و زیبا که پدر داماد به پسرش هدیه داده بود تا زندگی مشترکشان را در آن آغاز کنند.

فرشاد مثل پدرش در بازار کار می‌کرد و وضع مالی خوبی داشت. روزها سر کار بود و حوالی غروب که به خانه برمی‌گشت با همسرش یا به گردش و تفریح می‌رفتند یا سری به پدر و مادرهایشان می‌زدند و به معنای واقعی طعم خوشبختی را حس می‌کردند.

چند ماهی از عروسی فرشاد و صبا گذشته بود که زوج جوان باخبر شدند یک میهمان کوچولو در راه دارند. اعلام این خبر به خانواده‌هایشان شور و شادی وصف‌ناپذیری به راه انداخت. حالا دیگر همه در تدارک استقبال از این نوزاد دردانه بودند که برای هر دو خانواده نخستین نوه محسوب می‌شد. مادر بزرگ‌ها و خاله و عمه و همه و همه هر کدام برای آمدن این فرزند که عاشق بچه بود وقتی جواب سونوگرافی همسرش را دید و متوجه شد بزودی دختری قدم به زندگی‌اش می‌گذارد در حالی که اشک خوشحالی و لب‌های خندان تصویر زیبایی بر صورتش حک کرده بود، بوسه‌ای بر پیشانی صبا زد و بعد هم یک جعبه زیبا را مقابل همسرش گرفت و گفت: این هم هدیه‌ای ناقابل برای زیباترین مادر دنیا.

صبا از خوشحالی سر از پا نمی‌شناخت و در دل خدا را به خاطر داشتن چنین همسری شکر کرد و بعد هم جعبه را باز کرد. یک گردنبند زیبا و ظریف با جلوه‌ای درخشان مقابل چشمانش ظاهر شد.

فرشاد مرد خانواده دوست و دست و دلبازی بود و اغلب به مناسبت‌های مختلف برای صبا هدیه‌های با ارزشی می‌خرید و دوست داشت او را خوشحال کند.

...

در طبقه پایین آپارتمانی که صبا و فرشاد زندگی می‌کردند، زوج میانسالی مستأجر بودند که یک پسر نوجوان، اما بیمار داشتند. بدری خانم زن مهربانی بود اما پرستاری از پسرش در این سال‌ها و تحمل شوهری که به تازگی بیکار شده و اخلاق تندی داشت او را هم کم حوصله کرده بود. به همین دلیل دنبال راهی می‌گشت که حتی برای چند دقیقه هم که شده از خانه بیرون برزد و تمدد اعصابی کند.

از همان روزهای نخست که زوج جوان به این خانه آمده بودند،



رؤیای ناتمام یک خوشبختی

دعوت کرده است. بعد هم از او عذرخواهی کرد و در حالی که از خانه خارج می‌شد در را بست و رفت.

از نیمه شب گذشته بود که صبا و فرشاد به خانه برگشتند اما به محض روشن کردن چراغ از ترس و وحشت درجا میخکوب شدند. خانه چنان به هم ریخته و وسایل درهم شکسته و کمد‌ها آشفته بود که هر دو شوکه شده بودند. صبا به سراغ طلا و جواهراتش رفت اما صندوقچه سرقت شده بود و از پول و سکه و طلاها خبری نبود. بلافاصله موضوع به پلیس اعلام و تحقیقات آغاز شد. وقتی مأموران از زوج جوان خواستند تا اگر به کسی ظنن هستند نام او را اعلام کنند، صبا بی‌معطلی گفت: من به همسایه طبقه پایین شک دارم آخرین نفری که دیدم من از خانه بیرون می‌روم او بود. ضمن اینکه همسرش نیز بیکار است و یک بچه بیمار هم دارند و وضع مالی خوبی نیز ندارند.

بعد هم مأموران برای تحقیق و بازجویی، بدری و شوهرش را به اداره آگاهی بردند. اما عصر همان روز بدری و همسرش به خانه برگشتند. زن میانسال در حالی که عصبی و ناراحت بود به در خانه صبا رفت. در که باز شد با صدایی بلند و بغض آلود گفت: من سال‌ها با آبروی زندگی کردم اما تو آبروی ما را بردی، بچه بیمارم دچار شوک شده ما از بد روزگار بی‌پول شده‌ایم اما دزد و مال حرام خور نیستیم ازت نمی‌گذرم. دیدی که خیلی زود بی‌گناهی ما ثابت شد.

صبا از ناراحتی بدنش می‌لرزید اما حرفی نمی‌زد با این حال بدری همچنان فریاد می‌کشید. صبا می‌خواست در را ببندد که بدری اجازه نداد و در حالی که او را از خانه بیرون می‌کشید، گفت: باید جلوی همه از من عذرخواهی کنی.

صبا می‌خواست به داخل خانه برگردد که ناگهان بدری لباس او را چنان محکم کشید که زن باردار تعادلش را از دست داد و روی زمین افتاد و سرش محکم به تیغه دیوار خورد. همسایه‌هایی که با شنیدن صدای درگیری بیرون آمده بودند با دیدن این صحنه فریاد کشیدند و به کمک زن جوان رفتند.

امدادگران اورژانس زن جوان را به بیمارستان رساندند. فرشاد وقتی بالای سر همسرش رسید، پزشکان اعلام کردند وی دچار مرگ مغزی شده است. مرد جوان با شنیدن این خبر بی‌اختیار روی زمین نشست و دستانش را روی سر گذاشت و شروع به گریه کرد، هرگز تصور نمی‌کرد عمر خوشبختی‌اش این قدر کوتاه بوده باشد. از آنجا که چند هفته بیشتر به زایمان صبا نمانده بود پزشکان نوزاد را به دنیا آوردند تا در دستگاه مخصوص نگهداری شود بعد هم با رضایت خانواده اعضای بدن صبا را به بیمارستان نیازمند اهدا کردند. فرشاد حالا در حسرت روزهای شیرین گذشته با تنها یادگار صبا روزگار می‌گذراند.

نداشت.

حالا دیگر حسابی سنگین شده و به خاطر گرمای هوا و مشکلات بارداری حال و روز خوبی نداشت. یک روز صبح صبا بعد از بیدار شدن و صرف صبحانه آماده شد تا به خانه مادرش برود. آن روز جشن تولد خواهر کوچکترش بود و قرار بود میهمانان زیادی داشته باشند. صبا لباس پوشید و چند تکه از طلا و جواهراتش را نیز به خود آویخت، آرایش ملایمی کرد و در حالی که منتظر رسیدن تاکسی تلفنی بود صدای زنگ در خانه بلند شد. در را که باز کرد بدری را پشت در دید. زن میانسال با دیدن صبا در آن لباس زیبا و گردنبند درخشانی که به گردن داشت چشمانش برقی زد و به او خیره ماند. صبا که متوجه حالت عجیب نگاه بدری شده بود، گفت: با من کاری داری؟

زن خودش را جمع و جور کرد و با دستپاچی گفت: نه حوصله‌ام سر رفته بود اومدم پیشت اما تو هم که انگار داری میری بیرون. آره دارم میرم خونه مادرم امشب جشن تولد خواهرمه همه را



از نیمه شب گذشته بود که صبا و فرشاد به خانه برگشتند اما به محض روشن کردن چراغ از ترس و وحشت درجا میخکوب شدند. خانه چنان به هم ریخته و وسایل درهم شکسته و کمد‌ها آشفته بود که هر دو شوکه شده بودند.

نگاه کارشناس

فریا همتی / روانشناس: گاهی اوقات تصورات اشتباه افراد درباره یکدیگر باعث می‌شود ذهنیت‌های نادرستی از آنها پیدا کنیم و قضاوت ناعادلانه‌ای هم داشته باشیم.

در این پرونده نوع زندگی، شخصیت ظاهری و وضعیت مالی بدری باعث شده بود همسایه‌ها قضاوت نادرستی از این زن داشته باشند. تا حدی که وقتی سرقتی در ساختمان رخ داد، وی را به‌عنوان مظنون معرفی کردند.

غافل از اینکه چنین اتهامی برای زن میانسال به شدت گران شد و او را تا حدی عصبی کرد که کنترلی بر رفتارش نداشت و اقدام به برخورد فیزیکی کرد.

باید به یاد داشته باشیم آبروی افراد متاعی گرانبهاست که در صورت وارد شدن خسارت به آن به راحتی قابل جبران نیست و بسیاری از اشخاص برای بازیابی آبروی ازدست‌رفته‌شان هر کاری می‌کنند.

ای کاش ما توصیه پیامبر اسلام را که فرموده‌اند، هرکس آبروی مؤمنی را حفظ کند «بدون تردید بهشت بر او واجب شود» همیشه به خاطر بسپاریم و تا زمانی که از موضوعی مطمئن نشده‌ایم، حرفی به زبان نرانیم.